نقش نظريههاي «اجتهادگرايي و قرائتپذيرانگاري» در همگرايي و واگرايي ديني

نقش نظريههاي «اجتهادگرايي و قرائتپذيرانگاري» در همگرايي و واگرايي ديني

حجت الاسلام والمسلمين دكتر علي اكبر رشاد

رئيس پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامي - ايران

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

فصل يكم: مفهومشناسي

فصل دوم: مقارنة بين دو نظريه

فصل سوم: نقد اجمالي نظرية قرائتپذيرانگاري دين

فصل چهارم: قرائتپذيرانگاري، برات بدعت و كثرت

چكيدة مقالة نقش نظريههاي «اجتهادگرايي و قرائتپذيرانگاري»

در همگرايي و واگرايي ديني

ميان «اجتهادگرايي» و قرائتپذيرانگاري» از لحاظ مباني، مدعيات و تبعات، تفاوتهاي بسيار وجود دارد؛ اجتهاد، عبارتاست از تلاش روشمند براي اكتشاف گزارهها و آموزههاي ديني از طريق دوال و مدارک معتبر، و براساس آن معرفت دين ممكن و روشمند است. قرائتپذيرانگاريك باور به اين انگاره است كه به جهت سرشت متن و ماهيت ذهن و مكانيزم فهم و ...، متون ديني خوانشهاي گوناگون حتا متناقض را بر ميتابند، و از يک متن فهمهاي متفاوت شكل ميگيرد. و براساس آن دستيابي به فهم واحد عيني نهايي از متن ديني ميسر نيست.

نظرات هرمنوتيكي به سه گروه: 1. مولفمدار، 2. متنمدار، 3. مفسرمدار، تقسيم ميگردد.
قرائتپذيرانگاري مبتني بر نظريههاي متنمدار و مفسرمدار است؛ اجتهادگرايي، بويژه براساس الگوي روشنشناختي پيشنهادي مؤلف، (منطق ديالكتيک ـ ديناميكال اكتشاف گزارهها و آموزههاي ديني) مبتني بر مولفمداري و گزينة بايستگي درک قصد ماتن است.

مؤلف مقاله، پس از برشمردن ده تفاوت ميان دو گفتمان، به نقد اجمالي قرائتپذيرانگاري ميپردازد، و در پايان تاكيد ميكند: پذيرش قرائتپذيري متون ديني، علاوه بر اينكه تن در دادن به نظرية غلط و غيربومي است، منشأ تشتت بسيار خطرناكي در ميان مسلمانان خواهد گشت.

واژههاي كليدي: متون مقدس، فهم دين، معرفتديني، اجتهاد، تفسير، قرائتپذيرانگاري، هرمنوتيک، نسبيتگرايي.

مقدمه:

به دليل خلط و خطاهايي كه ـ گاه حتي از سوي برخي عالمان ديني برجستة[1]ـ ميان اجتهادگرايي و

مسألة اختلاف آراي اجتهادي، با قرائتپذيرانگاري دين و مسألة قرائتهاي مختلف از دين، صورت ميگيرد، به اختصار اين دو نگرش را با هم مقايسه ميكنيم. و سپس به نقد اجمالي انگارة قرائتپذيرانگاري دين ميپردازيم. از اينرو اين مقال را در سه فصل سامان ميبخشيم: در فصل يكم به مفهومشناسي اجمالي خواهيم پرداخت، در فصل دوم به مقارنة نظريه «تفسير اجتهادي متن» با «قرائتپذيرانگاري دين» ميپردازيم و در فصل سوم نيز به نقد اجمالي نظرية قرائتپذيري خواهيم پرداخت.

فصل يكم: مفهومشناسي

اصطلاحاتي مانند تفسير و تأويل فهم و فتوا، اجتهاد و استنباط، كاربردهاي مختلفي دارند كه در قاموسها، كتب اصولي و سرآغاز تفاسير، مذكور افتاده است، ما نيز در مقدمة اين اثر به معاني يا تعاريف مختار از كلمات كليدي تحقيق حاضر پرداختيم، همه آنها را اينجا تكرار نميكنيم. اينجا ما معاني اجتهاد، تفسير و قرائتپذيري را متذكر ميشويم:

اجمالاً ميتوان گفت: اجتهاد، عبارت است از «تلاش روشمند براي دستيابي به گزارهها و آموزههاي ديني از طريق دوال و مدارک حجت» به تعبير مشهور «تحصيل الحجة عليالاحكام الشرعية الفرعية عن ملكة و استعداد[2]» اينجا منظور ما از تفسير نيز «كشف روشمند مراد مؤلف، به استناد عبارات و مفردات متن و براساس مباني، قرائن و قواعد معتبر» است، بدينسان فهم و تفسير متون مقدس عبارت خواهد بود از اكتشاف مرادات و مقاصد الهي، به مدد كاربست منطق معتبره.

قرائتپذيري نيز عبارت است از پذيرش اين انگاره «كه به علل گوناگوني كه به خصلت مقولة فهم و خصوصيات ذهن و ذهنيت آدمي، يا خصوصيات و سرشت متن بازميگردد، حاق و حقيقت متن قابل درك نيست يا تفسير واحد ندارد، بلكه فهمهاي متفاوت بلكه متهافت را برميتابد. »

توضيحاينكه به دليل سرشت و فرايند فهم و ساختار ذهن انسان، و به خاطر تفاوت ذهنيتها و شخصيتها، كه از سويي ناشي از تاثير پيشدانستهها، پيشنگرهها، پيشانگارهها است، و از ديگر سو متأثر از نقش متغيرهاي صورتبخش اذهان، مانند عوامل زيستبومي، اجتماعي، وراثتي و رواني، در فهم آدمي است؛ و نيز به خاطر اينكه متون صامت و احياناً زمانمند هستند، از مواجهه با متون ـ از جمله متون مقدس ـ لاجرم خوانشها و برداشتهاي گوناگون پديد ميآيد. بهاينترتيب محتمل و ممكن است، از يك متن برداشتها و

قرائتهاي بيشمار (و بر اساس برخي قرائتها از قرائتپذيري، حتا به عدد نفوس بشري) صورت ببندد!

فصل دوم: مقارنة بين دو نظريه

به منظور شرح بيشتر مفهوم قرائتپذيري و براي اينكه بستر لازم براي ارزيابي نظرية قرائتپذيرانگاري فراهم آيد، به صورت مقايسهاي مباني و مدعيات دو ديدگاه را ميكاويم و برميرسيم.

يكي از شبهات رايج و بدفهميهاي دربارة مسألة تنوع و تفاوت فتاوي اين است كه گفته ميشود: با توجه به وقوع دريافتهاي متفاوت و متضاد و برداشتهاي متنوع و متكثر از متون ديني، قرائتپذيري متون ديني و قرائات مختلف از دين، يك واقعيت است، نه يك فرضيه[3]! در حاليكه تفاوتهاي هستيشناختي، معرفتشناختي و روششناختي بسياري بين نظرية اجتهاد و نظرية قرائتپذيري وجود دارد كه بايد در فرصتي موسّع و با تفصيل مناسب بدان پرداخته شود؛ در اينجا به اجمال به ذكر پارهاي از تفاوتها بين اين دو نظريه بسنده ميكنيم:

پيش از پرداختن به شرح تفاوتها، ارائة يك توضيح بايسته است؛ نظريههاي قرائتپذيرانگاري بر ساخته بر برخي نظريههاي هرمنوتيكياند و از آنجا كه نظرات هرمنوتيكي، به حيثيات گوناگوني به گونهها و گرايشهاي مختلف تقسيممميشوند، بالتبع قرائتپذيرانگاري نيز به گونهها و گرايشهاي مختلف تقسيم ميشوند، بدينترتيب نفس قرائتپذيرانگاري دين، خود مبتلا به قرائات مختلف است! مجموع نظريههاي هرمنوتيكي به سه گرايش كلي تقسيم ميشوند:

أ. برخي اصحاب هرمنوتيک، اصالت را به مؤلف و پديدآورنده ميدهند و ميگويند: وقتي شما با يك متن يا يك اثر هنري، مواجه ميشويد، بايد در صدد باشيد كه قصد مؤلف و نيّت پديدآورنده را كشف كنيد، يعني مفسِر بايد به مرادكاوي مؤلف و ماتن و خالق اثر بپردازد. كمابيش نظرات ويلهلم ديلتاي (1911 ـ 1833 م) مبناي چنين رويكردي است[4]. مجموعة گرايشهايي را كه چنين ميانديشند، رويكرد «مولفمدار» نامگذاري ميكنيم. اين رويكرد لزوماً به قرائتپذيري نخواهد انجاميد.

ب. برخي ديگر از هرمنوتيسينها قائل به اصالت و استقلال متناند، و ميگويند: نص (اعم از نص ديني، و نصوص ديگر) منقطع از پديدآورندة خود، هويت مستقلي دارد، و فارغ از قصد مؤلف، حامل معاني مختلف

است، فهم ماتن از متن تأليفي خود او، نيز يكي از تفسيرهاي ممكن از آن متن است! و اين تفسير، رجحاني ترجيحي بر ساير تفاسير ندارد؛ حافظ اگر غزلي سرود، بهمحض اينكه شعر از او صادر شد، رابطة غزل با حافظ قطع ميشود. «هر كسي» در مواجهه با اين اثر، چيزي ميفهمد، و يكي از افراد مشمول قاعدة «هركس از اثر چيزي ميفهمد» خود حافظ است. بدينسان مولف و ماتن به شارح و مفسِر بدل ميگردد، و حافظ هر چه دربارة شعر خود بگويد، درواقع قرائت خود را از آن متن بازگو كرده است. نظرية مرگ مؤلف و استمرار حيات اثر منقطع از صاحب اثر، كه از سوي هانس گئورگ گادامر طرح و ترويج شد، تأمينكنندة زيرساخت نظري اين رويكرد از قرائتپذيرانگاري است[5]. از اين گرايش به «متنمداري» تعبير ميكنيم.

ج. دستة سوم، هم ميگويند: اصالت با مفسّ ِر و فهمنده است. مغيـّ ِرها و متغيـّرهاي شناخته و ناشناختة در زمينة فهم بشر، بيشمار است، تا آن مايه كه شايد نتوان دو انسان را سراغ گرفت كه يك متن را يكسان بفهمند، بلكه هر كسي تحتتأثير ذهنيت، شخصيت، ظروف اجتماعي و شرائط روانشناختي، پيشدانستهها و پيشگمانههاي خود، با متن مواجه ميشود، و به تناسب هر كس فهم خاص خود را از متن شكل ميدهد، در نتيجه هر كسي در فرايند ديالوگ با متن، به قرائتي خاص ميرسد؛ ازاينرو اصالت با مفسّ ِر است. تاثير و محوريت مفسِر در تكون فهم تا بدانجاست كه متن از ميان برميخيزد، «مفسِر» به جاي «مفسِر» مينشيند و مفسّ َر به مفسّ َر بدل ميشود.[6] در واقع هر كسي خود را تفسير ميكند نه متن را. از اين گرايش به «مفسّ ِرمداري» تعبير ميكنيم.

دو گفتمان اخير مبناي قرائتپذيرانگاري دين انگاشته ميشود.

هر يک از سه گفتمان و گرايش ياد شده، در دائرة طيفي از افراط و تفريط، و انگارهها و ادعاها، مشتمل بر خردهنظرهاي مختلفاند، بدينسان قرائتپذيري طيف وسيعي از ديدگاهها را تشكيل ميدهد، امروز بويژه در ايران، عمدتاً هرمنوتسينها تحتتاثير گادامر هستند، لهذا اصالت را به مفسـّ ِر ميدهند، و مدعيات آنان از سنخ فلسفة فهم قلمداد تواند شد.

اما مقارنة دو نظريه:

1. اكنون پس از اين توضيح و تقسيم بايد گفت: يكي از تفاوتهاي اساسي بين نظرية فهمپذيرانگاري متون ديني و اجتهادگرايي با طيف غالب نظريههاي هرمنوتيكي و نحلههاي قرائتپذيرانگار، اين است كه در

نظرية اجتهاد، اصالت با مؤلف است، اجتهادگرايان ميگويند: در مواجهه با يک متن بايد ببينيم، مراد مولف و پديدآورنده چه بوده است؟ عمدة مباحث علم اصول و دانش تفسير با اين پيشانگاره طراحي شده است، ما نيز در طراحي «منطق اكتشاف گزارهها و آموزههاي دينـي»در پي تامين و افزايش ضمانت دستيابي به مرادات الهي كماهي هستيم (انشاءا) و بر اين باوريم كه با القاء و اعمال الگوي پيشنهادي ما متنمداري پنهان در روششناسي رائج، از ميان برخواهد خواست، و دينْفهمي به سوي مولفمداري مطلق و كامل ميل خواهد كرد.

پس يكي از تفاوتهاي اساسي بين نظرية اجتهادگرايي با نظريه قرائتپذيرانگاري در اين است كه نظريههاي قرائتپذيرانگار، متنمدار و مفسرمحورند، امّا نظرية اجتهاد و اكتشاف،مؤلفمدار است و قايل به اصالت مؤلف و ماتن است.

2. برخي گرايشهاي قرائتپذيرانگار ـ نه همة آنها ـ اصولاً براي دين واقعيت و نفسالامري قائل نيستند. كم نيستند، كساني كه ميگويند: دين همان است كه با فهم شما شكل ميگيرد و مقبول شما واقع ميشود. تا جايي كه امروز در الهيات غربي جرياني ظهور كرده است با عنوان «الهيات ناواقعگرا»، از نظر اين عده، خدا همان ارزشهايي است كه مورد توجه آدمي قرار ميگيرد، لذا نبايد در پي شناخت و اثبات يك موجود مشخص و متعيـّن در خارج به نام خدا بود[7]. دان كيوييت دوست قديمي جانهيک در كتاب درياي ايمان از اين ديدگاه به تفصيل سخن گفته است[8]. (البته او نيز تاكيد ميكند كه گروهي از قرائتپذيرانگاران چنين ميانديشند.)

گفتمان اجتهاد و اكتشاف و نظريه فهمپذيري دين، مبتني بر و اقعمندي متعلّـَق باورهاي ديني، واقعنموني آموزههاي قدسي است؛ براساس اجتهادگرايي قضاياي اخباري (عقيدتي و علمي) حاكي از واقعاند، و قضاياي انشايي (فقهي و اخلاقي) نيز هر چند عمدتاً مجعول شارعاند (البته با ضمن پذيرش تفاوتهايي كه ميان گزارههاي اخلاقي و حقوقي وجود دارد) اما اولاً فطرت نموناند پس جايگزينپذير نيستند، ثانياً در پيوند با واقعاند، و اعتباري به معني قراردادي صرف نيستند، ثالثاً تابع مصالح و مفاسداند. رابعاً چون مجعول شارعاند محكي تشريعيدارند؛ به تعبير ديگر مفسر بايد مراد و مجعول شارع را كه داراي «نفسالامر صدوري» است كشف كند.

3. قرائتپذيرانگاران بر اينباورند كه اگر دين نفسالامري هم داشته باشد، كشف آن ميسور نيست؛ يعني كشف عيني (بهگونهايكه فهم و متن كاملاً بر هم مطابق درآيند)، به جهاتي كه در صدر بحث اشاره كرديم، ممكن نيست؛ بدينسان قرائتپذيرانگاري جز به نسبيگرايي رهنميبرد، هم از اينروست كه معاصران گادامر

از جملهها برماس وي را بشدت متهم به نسبيگرايي كردهاند.[9] امّا مطابق نظرية فهمپذيري و گفتمان اجتهاد، قضاياي ديني داراي ما باذاء خارجي يا صدوريا‌ند و ميتوان متن دين را فهميد و حقايق و مرادات الهي را كشف كرد. در نتيجه حاق و حقيقت دين و دين حقيقي، قابل دستيابي است؛ و عليرغم امكان وقوع پارهاي خطاها در فهمهاي آدميان، اكثر فهمهاي مبتني بر مباني صائب و متكي بر منطق صحيح، صائب و صحيحا‌ند.

4. قرائتپذيرانگاران، فهم را معلـّل ميپندارند و معتقدند. فهمها بيشازآنكه متكي بر دليل باشند، مبتني بر علـّتا‌ند؛ اين علل و عوامل تاريخي، اجتماعي، روانشناختيا‌ند، كه معرفت ديني را ميسازند، و معرفت ديني تابعي از اينعوامل است، وانگهي، بسا دلايل دو طرف قرائتها به تكافو منتهي شود؛ امّا نظرية فهمپذيري و گفتمان اجتهاد، فهم را مدلـّل ميداند و بر اين باور است كه هر فهمي متكي به دلايلي است، و تنها فهمي حق و حجت است كه متكي بر دليل موجه باشد.

5. اجتهادگرايان، فهم را منطقمند ميدانند و ميگويند: علاوهبرآنكه فهم متن ديني و كشف حاق مراد شارع ممكن است، روشمند و منطقمدار نيز هست. از ديدگاه آنان، تفسير دين از قواعد شناختهاي پيروي ميكند؛ امّا اكثر ديدگاههاي قرائتپذيرانگار، به سمت قاعدهناشناسي و منطقناپذيري فهم ـ نظير آن چه لودويک ويتگنشتاين بر آن است ـ گرايش دارند يا دستكم بر اين باورند كه به دليل دخالت تعداد بيشمار مغيـّرهاي متغيـّر ـ اعم از شناخته و ناشناخته و گاه شناخته اما دور از دسترس ـ عملاً نميتوان قواعد قاطع و ثابتي به دست داد كه به مدد آنها بتوان دين را كماهي فهم كرد، قواعد قاطع و ضوابط زلال خود نيز تحت تاثير اين عواملا‌ند! اندک قواعدي را كه برخي صاحبنظران هرمنوتيك تعريف و ارائه ميكنند؛ عملاً گره از كار فروبستة متن نميتوانند گشود.

6. همة فهمها از نگاه نظريـّههاي قرائتپذيرانگار برابرند. برابرانگاري فهمها و قرائتهاي مختلف (و حتي متضاد) از جمله پيامدهاي پرهيزناپذير قرائتپذيرانگاري است، زيرا آنان نوعاً به تفكيک فهمها به درست و نادرست، روا و ناروا، يا امكانشناخت فهم سره از ناسره، راجح از مرجوح قائل نيستند. حالآنكه در نظرية اجتهاد و فهمپذيرانگاري، فهمها سنخبندي و سطحبندي ميشوند. به اعتقاد اصحاب نظريه اجتهاد،

از آنجاكه اكتشاف دين روشمند است، فهم كسي كه با منطق كشف دين آشنا است و از تخصص لازم برخوردار است و ميتواند با متن ديني بهدرستي مواجه شود، با فهم غيرمتخصص برابر نيست، و چون ميزان اشراف افراد بر قواعد و منطق فهم دين، و نيز ميزان دقت آنها در كاربرد منطق فهم، متفاوت است، ولاجرم

بههر اندازهكه فهمنده در كاربرد منطق فهم دين متبحّرتر و دقيقتر باشد، و به هر مايه كه معرفت حاصله بر نفسالامر دين انطباق افزونتري داشته باشد، فهم و تفسير او دقيقتر و طبعاً ارزشمندتر خواهد بود. ازسويديگر چون احتمال خطا در فهمها، حتي فهمهاي متخصصّان متبحّر ـ به نحو قضيّه موجبة جزئيّه ـ منتفي نيست، فهمها ميتواند به صواب و ناصواب تقسيم شود و از همينرو، فهمها به سه گروه سنخبندي و سطحبندي ميشوند:

أ. برخي فهمها، هم «حق» و هم «حجت»اند، آنجاكه فهمْ مصيب است و فهمندة آن نيز محق است؛ يعني فهمندة آن (صاحب صفات و صلاحيتهاي لازم براي دينفهمي و اجتهاد است، و نظرش نيز به واقع اصابت كرده است؛ از آنجا كه فهمْ،فهم مجتهد است، «حجت» است، و چون فهم او اصابت كرده، «حق»است.

ب. برخي فهمها، غيرحق و غيرصائباند اما حجتاند؛ آنگاهكه فهمنده مجتهد باشد، امّا در فهم خود از متن خطا كرده باشد، چون فهمنده حق استنباط داشته، و با احراز صلاحيت لازم و براساس منطق ـ منطقي كه خود شرع آن را تعيين يا تاييد كرده است ـ پيش رفته و به معرفت دستيافته است، حجت است، اما چون در فهم خود كرده، حق نيست.

ج. برخي ديگر از فهمها نيز غير حق و غيرحجت است، آن، فهم كسي است كه فاقد صلاحيتهاي لازم براي استنباط و اكتشاف است (يا منطق معتبري را به كار نبسته است) و رأياش نيز به واقع اصابت نكرده است.

7. قرائتپذيرانگار، به نحو موجبة، كليه، به تكثر معرفتها و «قرائتپذيري متن[10]» حكم ميكند؛ بر اين پندار است كه تمام متون براي همة كسان ميتواند متفاوت جلوه كند و همة كسان از همة متنها، فهمهاي متفاوت بلكه متضاد به دست ميآورند، حكم تكثر فهمها «شمول عَرْضي و طولي ِ لايقفي» دارد، آنان ميگويند:

هيچ متني تفسير منحصر به فرد ندارد و از همة متون، تفسيرها و قرائتهاي متفاوت ميتوان داد و هيچ متني به اين معنا «نص» نيست كه فهميدن آنگونهاي تفسير نباشد و تمام متون بدون استثنا تفسير ميشوند. اسلام به هر صورت كه تصوير شود گونهاي فهم و تفسير از كتاب و سنت است و هيچ فهم و تفسيري از كتاب و سنت تا آنجا كه به انكار نبوت پيامبر اسلام(ص) نرسد خروج از اسلام به شمار نميآيد. همة فهم و تفسيرهاي كتاب و سنت، هميشه و از سوي همه كس در افق فرهنگي ـ تاريخي معيني انجام شده است[11].

امّا اصحاب نظرية اجتهاد معتقدند كه تنها برخي افراد ممكن است، در فهم برخي موارد متنها، (به نحو موجبة جزئيّه) خطا كنند. و برخي افراد ممكن است با برخي ديگر در برخي تفسيرها متفاوت باشد؛ به نظر آنان، هر چند ما نميدانيم چند درصد فهمها خطاست، با تكيه بر قرائن، علم اجمالي داريم كه بعضي از فهمها خطاست، امّا بهطور قطع علم داريم كه اكثري فهمهاي مبتني بر مباني صواب و منطق صحيح، صاحب و صحيحاند.

8. از نظر قرائتپذيرانگاران، فهمهاي متفاوت و قرائتهاي مختلف، ميتوانند همگي متناقض و متضاد باشند، امّا اجتهادگرايان، بر اين باورند كه لزوماً فهمهاي متفاوت، متناقض و متضاد نيستند، زيرا بسياري از فهمهاي متفاوت در طول همديگراند، نه در عرض هم. فهمي را كه ده قرن پيشتر، بزرگي چون شيخ طوسي(ره) از يک متن ارائه كرده است، ممكن است امروز از سوي بزرگ ديگري، چون امام خميني(ره) تكميل شود، هر چند ممكن است كه امام، از همان عبارت و همان مسأله، فهمي متفاوت با شيخ الطائفه فراچنگ آورد، اما لزوماً فهم جديد امام متعارض و متناقض با فهم قديم شيخ نيست، بسا كاملتر و ژرفتر از آن باشد، اين هيچ ايرادي ندارد. درواقع اين دو فهم، دو قرائت و دو حكم معطوف به يک موضوع نيستند، بلكه دو فهم متتالي و در طول هماند؛ تطور در معرفتديني، اقسام گوناگوني دارد، همگي قهقرايي يا متعارض نيستند، اكثراً ارتقايي و متكاملاند. كما اينكه گاه تفاوت در معرفت، ناشي از تفاوت و تحول در زمان و مكان، گاه ناشي از تبــّدل موضوع، گاه ناشي از اولويتسنجي و قياس حكمي با حكم ديگر و فعلي با فعلي ديگر است، اين تطورها را نميتوانيم دو قرائت بناميم بلكه دو حكماند معطوف به دو موضوع. مثلاً ً ً اين عبارت كه «مصرف تنباكو مباح است» حاوي حكمي است كه موضوع آن مصرف توتون و تنباكو است، كه فاقد نص و نهي است،(مالانص فيه است) امّا در عبارت «اليوم مصرف تنباكو حرام و در حكم محاربه با امام زمان(ع) است[12]»، ديگر متعلق حكم حرمت «مصرف توتون» نيست، اينجا «وابستگي بالمرة اقتصاد كشوربه بيگانگان» و سپردن سرنوشت ايران به دست اجانب موضوع حكم حرمت است، موضوع عوض شد حكم نيز تغيير كرد، در اينجا عبارت «مصرف تنباكو حرام است»، تنها صورت قضيه است، امّا در باطن قضيه، موضوع عوض شده است. مصرف توتون مصب بحث نيست، بلكه وابستگي محل بحث و مصب حكم است. آيا وابستگي كشور اسلامي به اجانب و كفار مباح است يا حرام؟ روشن است كه وابستگي هميشه حرام است. موضوع تفاوت كرده و لذا حكم نيز خودبهخود متفاوت شده است. همچنين است در احكامي كه در طول هم هستند، «حكم اولي» و «حكم ثانوي»؛ «حكم واقعي» و «حكم ظاهري»، هر يك در جاي خود بر موضوعات متناسب خود بار ميشوند.

9. در اجتهاد به تفسير عيني و نهايي قائل هستيم؛ يعني معتقديم، با كاربست منطق و قواعد حقيقت دين و حقايق ديني كشف ميشوند، و پس از بهدستآمدن حقيقت دين، تفسير مجدد معني ندارد. غرض از تفسير،

دستيابي به حقيقت و حقايق دين بود كه حاصل شد، امّا قرائتپذيرانگاران ميگويند: فهمها نهايت ندارد و قرائتها به نحو لايقفي نامتناهيانند؛ فهمها عرضاً و طولاً حديقف ندارند.

10. قرائتپذيرانگاران ميگويند: چون آنچه در دست ماست، قرائتي از دين است، نه خود دين، و معرفت ديني يك نوع معرفت بشري، در كنار ديگر معرفتهاي انساني است، پس معرفت ديني مقدس نيست[13]، ولي اجتهادگرايان ميگويند: از آنجاكه روش معتبر فهم دين عمدتاً طبق قواعدي كه صاحب شريعت ارائه فرموده، صورت ميبندد، آنچه كه با كاربست آن از متن دين ميفهميم، منطبق و مطابق با حاق دين است، پس معرفت ديني مقدس است.

خلاصه و نهايت سخن اينكه: قرائت عبارت است از «برداشت دستگاهوار متفاوت از دين» با «برداشت دستگاهوار ديگر از دين». اينكه اين آيه را من طوري فهميدم و شما طوري ديگر، دو قرائت نيست، وقتي به نحو مجموعي و دستگاهواره من از دين فهمي دارم و شما هم دستگاهوار فهمي ديگر، تعدد قرائت پديد آمده است؛ زيرا سرشت متن ـ و همة آن ـقرائتپذير است؛ مكانيزم فهم آدمي ـ هماره، و ساختار ذهن انسان ـ همة انسانها ـ سبب پيدايش «فهم»ها و به تعبير دقيقتر «معرفت»هاي متكثر و متفاوت ميگردد.

اين كمين تلقي برخي از منتقدين قرائتپذيري، از قرائتپذيري را كه موهم اطلاق قرائت به «برداشت متفاوت هر چند جزئي» است را درست نميانگارم.[14]

فصل سوم: نقد اجمالي نظرية قرائتپذيري دين

با دو رويكرد ميتوان مدعيات نظرية قرائتپذيري دين را نقد كرد: 1. دروندييني 2. بروندييني. نقد بروندييني نيز دستكم در سه سطح و از سه زاويه ممكن است؛ نقد هستيشناختي، نقد معرفتشناختي، و نقد روششناختي؛ و قهراً نقدها بايد معطوف به تفاوتهاي دهگانهاي باشد كه برشمرديم، ولي ازآنرو كه اكنون مجال كافي براي طرح تفصيلي نقدها نيست، با ذكر چند رخنة نظري، به صورت اجمالي و تنها به نقد بروندييني و عمومي اين گفتمان بسنده ميكنيم.

قرائتپذيرانگاران ميگويند: فهم هر كسي در ظرف خصائص و شرايط خاص خود او شكل ميگيرد، و طبعاً فقط براي خود او نيز حجت است، و ميگويند: فهم حجت مطلق نداريم. به اصطلاح آنان، هيچ فهم و قرائت رسمي

وجود ندارد و لهذا هيچكس نميتواند قرائت خود را بر ديگري تحميل كند[15]!

ميتوان گفت: نظرية قرائتپذيرانگاري دين، مبتني بر تلقي خاصي از دين و ماهيت و مولفههاي متن ديني است، و خود اين يك فهم ديني خاص است، پس تنها براي كساني كه به آن رسيدهاند، حجت است. طبعاً اصحاب گفتمان قرائتپذيرانگاري آنها حق ندارند، ديدگاه خود را بر كساني كه متن ديني را قرائتپذير نميدانند، تحميل كنند. اين يك فهم شخصي است و به حكم مباني حضرات، اين نظريه براي ديگران معنادار و حجت نخواهد بود، و نبايد اصرار كنند كه همگان آن را بپذيرند! والا اين يک قرائت رسمي و نهايي قلمداد خواهد شد و اصرار بر آن برخلاف مرام و مدعاي قرائتپذيرانگاري است.

2. اصولاً بايد آنان دست از تبيين و ترويج نظرية خود بردارند، زيرا مخاطبان آنها به لحاظ ظروف و شرائط متفاوتند، طبعاً قادر نخواهند بود ديدگاه آنان را درک كنند.

3. قرائتپذيرانگاران اگر به حجيت و احياناً صحت و حقانيت قرائتهاي گوناگون معتقد باشند ـ كه چنيناند ـ قرائتپذيرانگاري، پارادوكسيكال و خودشكن خواهد بود! زيرا در ورطة پذيرش فهمهاي متناقض درخواهند افتاد.

4. چنانكه در بيان تفاوتها گفته شد، قرائتپذيرانگاران با تمسك به موارد اختلاف آراء ديني ميگويند: ببينيد، فتواي اين مجتهد با آن مجتهد، در فلان مسأله متفاوت است، و اين مفسّر با مفسّر ديگر، فلان آيه را به دو صورت فهميدهاند، نظر اين فيلسوف ديني با آن فيلسوف ديني، در فلان مبحث مختلف است، و رأي آن متكلم با متكلم ديگر در فلان مطلب مغايرت دارد، پس دين قرائتپذير است! به نظر ميرسد آنان در اينجا مرتكب مغالطهاي آشكار ميشوند، مغالطة «تعميم جزئي به كلي»؛ ميگويند: از آنجاكه در چند مورد، مشاهده شده است كه فهمها متفاوتند، پس «همة فهمها درباره همة متنها با فهمهاي ديگر متفاوت است»؛ حالآنكه هرگز نميتوان از مدعيات جزئيه، و استقراء ـ آن هم ناقص ـ قضية موجبة كليه بهدست آورد. واقع و وجدان نيز چنين نسبتي را برنميتابد، موارد وفاق معرفتي، حتا ميان مفسران داراي با مشربها و مذهبهاي مختلف و مخالف، در مسائل ديني بسيار است، اگر قرائتپذيري خصلت دين و خصوصيت متن ديني بود و اگر مفسران لزوماً ميبايست متفاوت فهم ميكردند، همه نصوص و متون بايد قرائتهاي مختلف را بر ميتافت، و همة آراء بايد متفاوت و متهافت ميگرديد، اما چنين نيست، اجماعات و مشهورات و مشتركات در حوزههاي مختلف معرفتي، ميان مذاهب، فرق و مدارس مختلف كم نيستند[16].

5. جانبداران هرمنوتيك «مفسرمدار» و «متنمدار»، ميان فكر و فعل دچار تعارضاند. اگر مقرر باشد به

لوازم مباني هرمنوتيك مفسرمدار و متن محور، ملتزم باشند، اصولاً مناسبات اجتماعي مختل خواهد شد؛ كسي كه ميگويد: هر كسي و احياناً همة آحاد انساني، ممكن است (حتي چنين متحقق است) كه متون و همة متون را چندگانه و چندگونه فهم كنند، ديگر نبايد سخن بگويد، نبايد بنويسد، نبايد قانون وضع كند، نبايد استدلال كند، نبايد تدريس و تدرس كند، زيرا من هر چه بگويم و بنويسم، شما طوري ديگر خواهيد فهميد، و در صدد اكتشاف قصد من نيستند و اگر درصدد هم باشيد نخواهيد توانست مراد مرا كشف كنيد؛ پس من نگويم و ننويسم، بهتر است، زيرا گفتن و نوشتن من ياوهسرايي و بيهودهپيمايي خواهد بود. بلكه سخن گفتن من بر حيرت شما خواهد افزود آنگاه، پارلمان يعني چه؟ دانشگاه براي چيست؟ كتاب چرا؟ و صدها «چرا»ي ديگر! سخن معروف گادامر كه ميگويد:

«هرگز نميتوانيم]دقت بفرماييد چقدركلي است و اطلاق دارد[واژگاني را بيابيم كه چيزي را به طور قطع بيان كنند.» اينجا در خور تامل است».

اينجا قابل توجه و در خور تأمل است!

اگر چنين است، پس هرگاه سخن بگويم نخواهم دانست كه مخاطبان من از آنچه ميگويم، چه چيزي دريافت كردند و يا هر يک چه مقدار از مراد مرا دريافتند؟ همينقدر خواهم دانست كه هر يكي چيزي غير از ديگري فهميدند، و طبعاً غير از آنچه كه من اراده كرده بودم! (تاكيد ميكنم: طبعاً غير از آنچه كه من اراده كرده بودم!) اما قرائتپذيرانگاران، تنها در مقام نظر بدين سخنان تفوه ميكنند، ولي در مقام عمل بدان اعتنا ندارند. و عملاً به لوازم نظر خويش ملتزم نيستند.

6. صامتانگاري متن يك خلاف عقلاني و عقلايي بين است. همة آحاد آحاد بشر آشكارا وجدان ميكنند كه متنها صامت نيستند. نسلها، ملل، آحاد آدمي، با همديگر تفاهم و تحاور دارند، آحاد و اجتماعات همواره در گفتوگو با همديگرند. هم ازاينرو، سير و سيرة عملي عقلا نيز بر خلاف مدعاي صامتانگاري است؛ طول تاريخ گواه آن است كه عقلا به متون استناد ميكنند، انواع متون را ترجمه ميكنند؛ بر انواع آثار شرح و تعليقه ميزنند.

در پايان بر اين نكته نيز تاكيد ميكنيم كه تجربه و وجدان آدمي گواه است كه در مواجهة آدمي با متن همواره يكسان نيست، بلكه وضعيتهاي مختلفي متصور است، و مواجهات مفسران با متن هماره نتيجة يكساني به دست نميدهد. در مواجهه با يک متن، 1. يا توأم با پيشفرضها و پيشفهمهاي مشخص وارد فرايند تفسير ميشويم، 2. يا خاليالذهن و بدون پيشفرض و پيشفهم به تفسير متن ميپردازيم. در صورت نخست، يكي از

سه وضعیت در انتظار ماست: 1/1. یا تفسیري موافق با پیشانگارهها و پیشنگرههاي خود به چنگ میآوریم، 1/2. یا تفسیري متفاوت با انتظار، فراچنگ ما میافتد، 3/1. یا به تفیسري متناقض با انتظارات و انگارهها دست مییابیم؛ 4/1. کما اینکه ممکن است گاه متن را هیچ فهم نکنیم و تهیدست از فرایند تفسیر بیرون برویم در صورت دوم مواجهة بدون پیشانگاره) نیز دست کم بایکي از دو وضعیت مواجه میشویم:

2/1. بدون دستآورد از عرصة مواجهه با متن بیرون میرویم،

2/2. با دستآوردي در خور، سر از دالان متن بر میآوریم.

هر کسي این صور و اوضاع را بارها و بارها تجربه کرده است، و این واقعیت نشان میدهد پیرنگ و پیشینه، فرایند و برایند تفسیر متون، چنان که اکثر اصحاب هرمنوتیک ادعا میکنند، نیست.

مواجهة آدمي با متن

یا بدون پیشانگاره و پیشنگرة مشخص انجام میپذیرد

یا تفسیري در خور دست میدهد

یا هیچ تفسیري دست نمیدهد

يا تفسيري متناقض به دست ميآيد

يا تفسير موافق به چنگ ميآيد

يا تفسيري متفاوت فراچنگ ميافتد

يا با پيش انگاه و پيشنگرة خاص صورت ميگيرد

آنچه برشمرده شد و نكات بسيار ديگر، اعتبار و علميت مدعيات قرائتپذيرانگاري را زير سؤال ميبرد، و اگر ما از منظر و پايگاه دين نيز به اين ديدگاهها نگاه كنيم، ادلة بسياري به كف ميآوريم كه عليالاطلاق قرائتپذيري را طرد و رد ميكنند، امّا چنانكه عرض شد: به خاطر فقد فرصت، به اشاره به نقد دروندیني (نقلي) نظرية قرائتپذيري اميد ميبريم، در فرصتي ديگر قرائتپذيري را از اينزاويه نيز مورد بحث قرار دهيم.

در آياتي، صريحاً فهمپذيري قرآن مورد تاكيد قرار گرفته است:

ـ اَفلا يتدبرون القُرآنَ اَمْ علي قلوبِهمْ اقفالُها (محمد / 47: 24)

ـ كتابٌ اَنْزَلناهُ اليک مبارَکٌ لِيدَبروا آياتهٍ (ص / 29:38)

ـ هوالّذي اَنْزَل عليک الكتابَ مِنْهُ آياتٌ محكماتٌ هُنّ اُمّ ُ الكتابِ وَ اُخُرَ متشابهاتً فَامّا الّذين في قُلوبِهِم زيغٌ فَيتّبِعُون ما تشابَهَ منهُ ابتغاءَ الفِتْنَةِ وابتغاءَ تأويلِهِ (آل عمران / : 7)

ـ وَاِذا قُرِءَ القرآنُ فاستَمعوا له وَ اَنْصِتُوا لعلّكُم تُرحمونَ (اعراف / 204:7)

ـ وَ اَنزلنا اليکَ الذكرَ لِتُبَينَ لِلنّاسِ ما نُزّلَ اليهم (نحل / : 44)

ـ قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نورٌ و كتابٌ مبينٌ (مائده / 15:5)

سنت فعلي و سيرة نبوي و ولوي نيز آشكارا بر رد قرائتپذيري دين و اثبات فهمپذيري متون ديني دلالت دارد.

همچنين آياتي نظير:

ـ مِنَالذينَ هادُوا يحرّفونَ ايكمَ عَن مواضِعهِ (النساء / 46:4)

ـ وَ قَدْ كانَ فَريقٌ منهم يسمعون كلامَ اللهِ ثمّ يحرفونه مِن بعد ما عقلوه (البقره / 2:75)

كه در مقام نكوهش تحريفگران معنوي وي الهي صادر شده، ضمن نهي از اين رفتار، بر فهمپذيري و امكان تفسير صائب و صحيح انگشت تاييد نهاده، بر تفاوت فهم صواب و ناصواب تصريح ميدارد.

نيز رواياتي چون:

ـ مَنْ فسّرَ القرآنَ بِرايهِ فَقَدِ افْتري عليالله الكَذِبَ (صدوق، محمد، عيون اخبارالرضا(ع)، ج 2، ص 107، بيروت، موسسةالاعلمي للمطبوعات، 1404)

با دلالت ضمني بر امكان فهم، بر حرمت تفسير ناصواب دلالت كرده دخالت عامدانه و عالمانة دواعي انفسي و آفاقي در ارايه قرائت ناصواب از دين را مورد ملامت قرار ميدهد.

فصل چهارم: قرائتپذير انگاري؛ برات بدعت و كثرت:

قبول انگارة قرائتپذيري متون ديني، از سوي مسلمانان، پذيرش يک ديدگاه غيربومي است؛ زيرا اين ديدگاه در بافت و بسرت فرهنگي ديني مسيحيت كه مبتلا به متن محرف و نص ناقصي است كه از سلامت و سلامت محروم است، پديد آمده.

منشأ پيدايي و پذيرش آن نيز حاجت ارباب كليسا به يک نظريه كه از سويي فهم متعارض و برداشتهاي قرونوسطايي از اناجيل را توجيه كند، از ديگر سو براي تصرف و تطبيق آموزههاي غيرپويا و غيرپاياي

اين متون را با نظرات و نيازهاي نوپديد توجيه كند.

پذيرش عملي چنينانگارهاي در غرب مسيحي باعث ظهور فزاينده فرق و نحلههاي ديني بسيار گرديد. با توجه به اين نكته پذيرش قرائتپذير انگاري. راه را بر پيدايش و پذيرش هرگونه تفسير فاقد مبنا و منطق معقول و معتبر اسلامي خواهد گشود، بدينسان بدعت در دين، و تحريف معنوي در متون ديني رواج و رونق مضاعف خواهد يافت، و تن در دادن بدان تشتت و تفرقه ميان مسلمين را صد چندان خواهد ساخت.

اما اجتهادگرايي، سنت پذيرفته ميان مسلمين است و منطق مجرب بين مذاهب اسلامي است؛ و اختلافات نظري ميان فرق مختلف را مضبوط ساخته و منازعات را مهار كرده است.

---

[1] -. آيتا يوسف صانعي، مندرج در روزنامه مورخ .

[2] -. مشكيني، علي، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، ص 16، الطبعهالثانية، 1348، قم، چاپخانه حكمت.

[3] -. مجتهد شبستري، محمد، نقدي بر قرائت رسمي از دين، پيشگفتار، ص 7.

[4] - جهت مطالعة اين مبنا مراجعه شود به:

[5] -. جهت مطالعة اين مبنا، ر.ك:.

[6] -. مجتهد شبستري، محمد،

[7] - گاه ميان مسلمانان نيز كساني اندك مايه، ادعاهايي از اين دست را مطرح كردهاند، كسي به نام حبيبا آشوري در سال 1356 كتابي نوشت با عنوان توحيد، تصوراتي نظير آنچه در بالا بدان اشاره شد را در آن مطرح كرده بود.

[8] - دان كيوپيت، درياي ايمان،...

[9] -. ديويد كوزنزهوي، حلقة انتقادي، مراد فرهادپور، صص 72 و 73.

[10] - از باب نمونه رک: سروش، عبدالكريم، قبض و بسط تئوريک شريعت، صص 301 و 302، نيز صص 348 و 487.

[11] - مجتهد شبستري، محمد، نقدي بر قرائت رسمي از دين، مقاله دموكراسي و دينداري، ص 114.

[12] - نهضت تنباكو.

[13] - سروش، عبدالكريم، قبض و بسط تئوريک شريعت،

[14] - نظير آنچه حضرت استاد مصباح (دامظله) در كتاب تعدد قرائتها در تلقي از اصطلاح «قرائت» آوردهاند (البته به تقرير يكي از تلامئذه معظمله) صص 76 و 77، 81 و 22. و مانند آنچه آقاي عطاءا مهاجراني، در كتاب قرائتهاي ديني، در صفحه 43 به بعد و صفحه 151 به بعد بدانها تفوه كرده است.

[15] - مجتهد شبستري، محمد، نقد قرائترسمي از دين، ص

[16] - در كنار دانش خلاف (فقه مقارن بين مذاهب) دانش مختلف (وارسي تطبيقي اختلاف آراء فقهي درون مذهب) تحقيقات ارزشمندي در استقراء اجماعات صورت بسته كه در خور توجه است، از جمله در روزگار ما اجماعيات فقه الشيعه در چهار جلد، از سوي آيتا اسماعيل حسيني مرعشي تاليف و انتشار يافت.